

غلامرضا خاکی

مجموعه مقالات

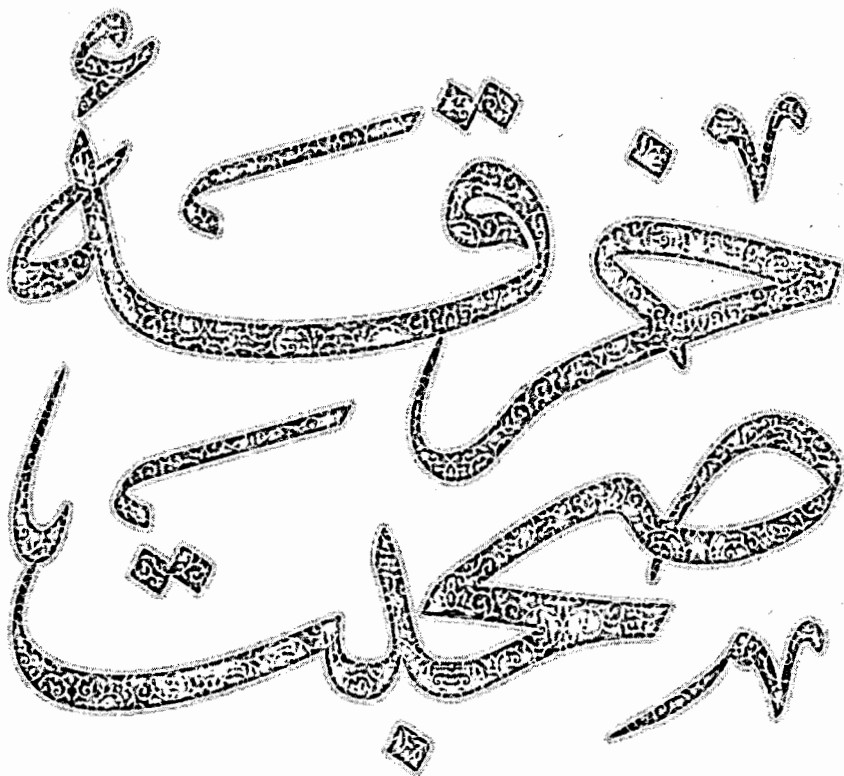
شرح مقالات شمس بارویگرد
هرمنوتیکی چرخشتِ فهمندگی





کتابخانه
مجلس

غلامرضا خاکی



شرح مقالات شمس با رویکرد
هرمنوتیکی چرخش فهمندگی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: خاکی، غلامرضا، ۱۳۴۲ -
 عنوان و نام پدیدآور: خرقة صحبت (شرح مقالات شمس با رویکرد هرمنوتیکی چرخشِ فهمندگی) / غلامرضا خاکی
 مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۰
 مشخصات ظاهری: ۴۵۶ ص
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۲-۸۲۸-۴
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 عنوان دیگر: شرح موضوعی مقالات شمس تبریزی با رویکرد هرمنوتیکی.
 موضوع: شمس تبریزی، محمد بن علی، ۴۵۹۵۸۲-ق. - نقد و تفسیر / عرفان - متون قدیمی تا قرن ۱۴ - تاریخ و نقد / شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد
 شناسه افزوده: شمس تبریزی، محمدبن علی، ۴۵۸۲ - ۴۴۵-ق. - مقالات . شرح
 رده‌بندی کنگره: PIR ۵۳۰۵
 رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۳۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۹۱۳۳۸



□ خرقة صحبت (شرح مقالات شمس با رویکرد هرمنوتیکی چرخشِ فهمندگی)

غلامرضا خاکی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

آماده‌سازی و تولید:

چاپ: احمدی

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۰، ۷۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
 هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه‌کشی از ناشر است.
 ناشر از حمایت‌های بنیاد علمی دکتر غلامعلی بسکی در نشر این کتاب سپاسگزاری می‌کند

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهناز زندانمری شرقی، پلاک ۷۳، طبقه سوم،
 تلفن: ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف‌آباد پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴

هدیه به فهمندگانی که

کتاب مقالات را برای شنیدن راز بشارت^۱ می خوانند، نه برای اینکه «سخن ها را آموخته و بفروشند»^۲ و «آن را شکسته و بسته باز گویند و خلق را درهم شکنند.»^۳

پیشکش به مشتاقانی که

شرط های طلب^۴ را به جا آورده و می خواهند از تبار روندگان نیازمند پاکباز در طریق فهم باشند. آنانی که امیدوارند خرقة صحبت را از دست باطن شمس خلعت گیرند، باشد تا در روزگاری که برهنگی بی معنایی^۵ بیداد می کند، از پوشیدگان اهورایی^۶ باشند.

-
۱. در اندرون من بشارتی است، عجب می آید از این خلق که بی آن بشارت شادند، اگر هر یکی را تاج زرین بر سر نهادندی، بایستی که راضی نشدندی، که ما این را چه می کنیم؟ ما را آن گشاد اندرون می باید. کاشکی این چه داریم همه بستدندی، و آنچه آن ماست به حقیقت به ما دادندی. (۱:۲۳۶)
 ۲. ایشان را درد آن جهان نبود، به کلی دل بر این جهان نهاده بودند. بعضی برای خوردن نان آمده بودند و بعضی برای تماشا می خوانند که این سخن را بیاموزند و بفروشند. (۴:۱۲۷)
 ۳. در آن مباحث که این [سخن] را شکسته و بسته بازگویی، خلق را درهم شکنی. (۱:۳۲)
 ۴. ای طالب راه، طلب راه به شرط کن. (۱:۶۸۰)
 ۵. آن را که منم خرقة، عریسان نشود هرگز وان را که منم چاره، بیچاره نخواهد شد
 ۶. رها کن تا چو خورشیدی قبایی پوشم از آتش در آن آتش چو خورشیدی جهانی را بیاریم
- اگر بشنوند آتشی انداختم و رفت، آن که سوخت، سوخت و آن که ماند، ماند. (۱:۳۴۹)

هر کسی سخن از شیخ خویش گوید، ما را رسول‌الله علیه‌السلام در خواب خرقة داد، نه آن خرقة که بعد از دو روز بدرَد و ژنده شود و در تون‌ها افتد و بدان استنجا (خود را پاک) کنند، بلکه خرقة صحبت، صحبتی نه که در فهم گنجد، صحبتی که آن را دی و امروز و فردا نیست...^۱

خرقة نیست قاعده من، خرقة من، صحبت است و آنچه تواز من حاصل کنی، خرقة من، آن است...

آن کس که به صحبت من ره یافت، علامتش آن است که صحبت دیگران بر او سرد شود و تلخ شود، نه چنان که سرد شود و همچنین صحبت می‌کند، بلکه چنان که نتواند با ایشان صحبت کردن.

شمس

فهرست

- پیشگفتار ۱۳
- کوبش و رویش و آشوبش ۳۳
- بخش (الف): آفتابی ز مشرق ها برون ۳۹
- ماتیگان اول: از که پرسم وصف خُست؟ ۴۱
- شمس از زادگاه و خانواده و کودکی خویش چه اطلاعاتی داده است؟ ۴۳
- آیا کامل تبریزی همان شمس تبریزی است؟ ۴۴
- شمس خود را درویش نامیده است یا...؟ ۴۶
- درویش: نام شمس در خطاب های مولانا ۴۹
- آیا شمس با نام خط سوم از خود یاد کرده است؟ ۴۹
- کار و پیشه شمس چه بود؟ ۵۰
- پیران و استادان شمس چه کسانی بودند؟ ۵۱
- شمس چه زمانی وارد قونیه شد؟ ۵۲
- شمس پیش از ورود به قونیه کجا بود؟ ۵۳
- آیا شمس و مولانا پیش از آمدن به قونیه با هم آشنایی داشتند؟ ۵۴
- شمس چه تلقی و برداشتی از مولانا داشته است؟ ۵۷
- چگونه می توان توصیفات شمس از مولانا را دسته بندی کرد؟ ۵۸
- آیا شمس به مولانا توصیه هایی داشته و دستوراتی هم می داده است؟ ۶۲

۶۵. آیا شمس مطالبی را برای مولانا تدریس و تقریر می کرد؟
۶۹. آیا شمس از شیوة یادگیری و یاددهی مولانا انتقاد می کرده است؟
۷۱. شمس پیر مولانا بود یا مولانا استاد شمس؟
۷۲. چرا و چه زمانی شمس از قونیه غیبت نمود و چه موقع بازگشت؟
۷۳. ماجرای ازدواج شمس در قونیه چه بوده است؟
۷۴. چه زمانی شمس برای همیشه از قونیه غیبت کرده است؟
۷۸. راز غیبت همیشگی شمس از قونیه چه بود؟
۷۹. آیا شمس به کسی خرقة جانشینی داد؟
۸۲. مزار شمس کجاست؟
۸۳. ناقدان و مخالفان شمس چه کسانی هستند و انگیزه های آنان چیست؟
۸۴. چه اتهام هایی بر شمس وارد می کنند؟
۸۵. دلایل و انگیزه های طرح اتهام علیه شمس چیست؟
۸۵. (۱) نقدان منابع جامع و معتبر درباره شمس
۸۵. (۲) تکه پاره سازی جمله های شمس
۸۵. (۳) وجود روایت های ساختگی درباره شمس
۸۶. (۴) بی توجهی های علمی - اخلاقی در داوری
۸۶. (۵) نادیده گیری مأموریت ویژه شمس در جهان
۸۷. (۶) ناآشنایی با شیوة زیست درویشانه شمس
۸۷. (۷) کم توجهی به ساختار زبان گفتاری
۸۷. (۸) زمان پریشی در داوری
۸۸. • از آنچه گفته شد چه نتایجی می توان گرفت؟
۸۹. ماتیکان دوم: راز نانوشتن شمس
۹۱. آیا نوشتار بر گفتار برتری دارد؟
۹۲. چرا صوفیان و عارفان گرایش چندانی به نوشتن ندارند؟
۹۲. آیا شمس سواد داشت و طریق درویشی را ضد با سواد می دانست؟
۹۹. شمس چه دلایلی برای ننوشتن خود می آورد؟
۱۰۳. سبک سخن گفتن شمس چگونه بوده است؟
۱۰۴. خاستگاه سخن شمس کجا و مخاطبان او چه کسانی بوده اند؟
۱۰۶. چرا شمس از مولانا خواست که کتاب دیگران را نخواند؟
۱۰۷. آیا شمس نگران این نبود که پیامش به گوش جهانیان نرسد؟

- از آنچه گفته شد چه نتایجی می‌توان گرفت؟ ۱۰۹
- ماتیکان سوم: آنچه تو از من حاصل کنی ۱۱۲
- شمس در مقالات خرقه را در چند معنا به کار گرفته است؟ ۱۱۴
- چرا شمس سخنان خود را خرقه صحبت نامیده است؟ ۱۱۶
- آیا شمس اصطلاح خرقه صحبت را از کسی وام گرفته یا بر ساخته خود اوست؟ ۱۱۷
- شمس به چه کسانی خرقه صحبت می‌داد؟ ۱۱۸
- شمس در برابر خواسته مولانا برای دریافت خرقه صحبت چه کرد؟ ۱۲۰
- سرانجام کارگاه خرقه صحبت شمس در قونیه چه شد؟ ۱۲۰
- آیا مجموعه سخنان شمس نام‌های دیگری هم داشته است؟ ۱۲۱
- مقالات چه ویژگی‌هایی دارد؟ ۱۲۵
- آیا می‌توان افزوده‌ها به سخنان شمس را در مقالات باز یابی کرد؟ ۱۲۷
- چگونه می‌توان مطالب مقالات را دسته‌بندی کرد؟ ۱۲۹
- خواندن مقالات با چالش‌هایی روبه‌رو است، دلایل این چالش‌ها چیست؟ ۱۳۰
- هویت نامعلوم ناقلان و کاتبان چه تاثیری در اعتبار و فهم مقالات دارد؟ ۱۳۴
- از آنچه گفته شد چه نتایجی می‌توان گرفت؟ ۱۳۵
- ماتیکان چهارم: رسول آفتاب به طریق ترجمانی ۱۳۷
- نظر شمس درباره سخن گفتن مولانا چیست؟ ۱۳۹
- مولانا خاستگاه سخن خود را چگونه ارزیابی می‌کرد؟ ۱۴۲
- آیا خود مولانا به سخن‌گویی و شعرسرایی تمایل داشت یا از سر تکلیف شعر می‌سرود؟ ۱۴۴
- چرا با اینکه مولانا از شعر و شاعری بیزار بود، شعر می‌گفت؟ ۱۴۶
- مولانا، مأموریت سخن‌گویی از سوی شمس را در چند مرحله انجام داد؟ ۱۴۸
- از آنچه گفته شد چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ ۱۵۴
- ماتیکان پنجم: رویکرد چرخش فهمندگی (روش‌شناسی فهم مقالات) ۱۵۶
- در دانش هرمنوتیک، هر متن چه تعریف و ویژگی‌هایی دارد؟ ۱۵۸
- در دیدگاه شمس متن چه معانی دارد؟ ۱۵۹
- آیا فکری که عارفان در آثار خود به کار برده‌اند با مفهوم فکر در فلسفه یکی است؟ ۱۶۰
- زبان و محتوای مقالات چه گفتمانی را نشان می‌دهد؟ ۱۶۲
- به‌کارگیری رویکرد هرمنوتیکی چه کمکی در فهم مقالات می‌کند؟ ۱۶۳
- چه نوع رویکردهای هرمنوتیکی وجود دارد؟ ۱۶۳

۱۶۸. آیا فهمنده‌ای که شمس تصویر می‌کند با سوزه و دازاین تناسبی دارد؟
۱۷۲. از دیدگاه شمس، فهمنده‌ای که رونده رپوده است چه ویژگی‌هایی دارد؟
۱۷۳. امکان‌های فهم برای یک متن عرفانی که بر روی فهمنده قابل گشودند کدامند؟
۱۷۵. چرا از استعاره چرخشت برای تشریح فهم عرفانی استفاده شده است؟
۱۷۶. فهمنده چگونه وجودش شراب می‌شود؟
۱۷۷. مراتب ناب فهم عرفانی که فهمنده در چرخشت فهمندگی در پی آن است چه ویژگی‌هایی دارد؟
۱۷۸. فهمندگان معنوی متن چه ویژگی‌هایی دارند؟
۱۸۴. سامانه چرخشت فهمندگی چه اهدافی دارد؟
۱۸۵. سامانه چرخشت فهمندگی چه ارکان و سازوکاری دارد؟
۱۹۶. آموزه‌های نظری مهم‌ترند یا عملی؟
۱۹۸. با چه معیارهایی می‌توان اعتبار فهم حاصل شده را ارزیابی کرد؟
۲۰۰. چه کسانی می‌توانند از مقالات، فهم درویشی داشته باشند؟
۲۰۲. از آنچه گفته شد چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

بخش (ب): تاروپودهای قبایی از آتش ۲۰۵

۲۰۷. (۱) نیازمندی عاشق باش
۲۱۳. (۲) پاسخ‌رهایی بخش بجو
۲۱۹. (۳) نیمه شبان اشکی بیفشان
۲۳۰. (۴) از عملگرایان خردگرا باش
۲۳۷. (۵) سخن را تمام بشنو
۲۴۳. (۶) خطاب بی کلام را دریاب
۲۵۰. (۷) او را در همه چیز و همه جا بین
۲۵۷. (۸) از غم پرستان مباش
۲۶۴. (۹) خلوتی در جمع حاصل کن
۲۶۹. (۱۰) از بازار عشق آینه‌ای بخر
۲۷۵. (۱۱) زشتی و بدی را مبین و مشنو
۲۸۳. (۱۲) اراده آزاد خویش را بین
۲۸۷. (۱۳) هوالحق گو، نه انالحق
۲۹۴. (۱۴) از خدا بشنو
۳۰۶. (۱۵) از صادقان جز راستی نخواه
۳۱۰. (۱۶) حجاب را بردار

- ۳۱۴ از استیلای شب مه‌راس
- ۳۲۰ کتاب مجسم را بیاب
- ۳۲۶ از لطیفان قهار باش
- ۳۳۱ بازبانی رها سخن بگو
- ۳۳۶ یار مفروش
- ۳۴۲ دم به دم بگو به من چه!
- ۳۴۶ ایام را مبارک ساز
- ۳۵۰ دلت را مصفا کن
- ۳۵۵ بایگانگی خویش، اثباتش کن
- ۳۶۱ خلق را برهان
- ۳۶۶ خویش را شهره مکن
- ۳۷۱ میوه شیرین درخت تلخ باش
- ۳۷۵ ایمانت را نوبه نو کن
- ۳۸۰ هم‌رنگت را ببین
- ۳۸۶ رها شو از دونی
- ۳۹۱ دستی بر آور بهر خدا
- ۳۹۷ از مستان هشیار باش
- ۴۰۲ از چاه خودی بالا بیا
- ۴۰۹ از شکستگان باش
- ۴۱۴ خودت را بشناس
- ۴۲۰ دیگری را هم بنده خدا بدان
- ۴۲۷ گرم شو و گرم کن
- ۴۳۳ کتاب خویش را بخوان
- ۴۳۸ درویش خوش کیش شو
- ۴۴۵ منابع و یادداشت‌ها

امرست که مستعد شوید و قابل شوید. این امر قدیم است، قائم به ذات خدا، ازلاً و ابداً، الا به گوش‌ها نمی‌رسد، زیرا گوش‌ها پر گِل است، و چشم‌ها پر گِل و آن کلام لطیف عظیم. این بنده را آفرید تا از آن حرف، سخن گوید و به صورت آورد، تا راه برند بدان. تا این سخن در دور من قابل شد، به هیچ دوری قابل نشده است. (۱:۷۵۱)

پیشگفتار

هر غوره‌ای نالان شده کای شمس تبریزی بیا
کز خامی و بی‌لذتی در خویشتن چمنزیده‌ام

گاهی که ذهن خویش را دیرینه‌شناسانه^(۱) می‌کاوم تا بفهمم چگونه شمس در آسمان ضمیر من تاییدن گرفته است، به داستان‌های طوطی و بازرگان و موسی و شبان در کتاب‌های دبستان می‌رسم. در آن ایام، این دو داستان چنان مرا درباره‌ی زندگانی مولانای رومی^۱ کنجکاو کردند که به هرکسی می‌رسیدم درباره‌ی او می‌پرسیدم. یادم هست پدرم کارگری داشت به نام نامدار، که از پیروان آیین اهل حق^(۲) بود و ادعای رازدانی داشت. من او را دوست داشتم و مدام از او درباره‌ی مولانا و چیزهای عجیب و غریب سوال می‌پرسیدم. روزی از او پرسیدم: «مولانا در کدام مدرسه درس خوانده است؟» هنوز سال‌ها مانده بود تا از شمس بخوانم که:

۱. افلاکی از زبان تاجری نقل می‌کند که در بحرین ماهیگیری را دیده که گنجی داشته که آن را جانوری (عجب البحر = خداوند آب) به او داده است. آن جانور صید شده برای آزادی گفته است که: مولانا در قعر دریا به ماهیان، معانی و حقایق درس می‌دهد. ما محمدیانیم و مریدان حضرت مولانایم، به روان مقدس مولانا جلال‌الدین روم که اگر به من اجازه دهید می‌روم و برایتان گنج را می‌آورم. (۳:۳۶۹) یا در ماجرای آمدن شمس به قونیه از لقب حضرت مولانای روم (۳:۷۰۰) استفاده می‌کنم. افزون بر این داستان، در کتاب چهل مجلس نوشته علاءالدوله سمنانی - که اولین متن فارسی است و نام مولوی در آن آمده - از پیر بلخ به ملای رومی یاد شده است. بر این پایه غزل‌های که در آن رومی تخلص شده می‌تواند از آن مولانا باشد. نتیجه آن که نباید لقب رومی را ساخته‌های غریبان معاصر دانست.

مدرسه ما این است، این چهار دیوار گوشتی. مدرّسش بزرگ است، نمی گویم کیست؛ مُعیدش (استادیارش) دل است. حَدَّثَنِي قَلْبِي عَنْ رَبِّي. (حکایت می کند قلبم از خدایش) (۱:۲۶۴)^۱

نامدار همیشه در پاسخ به کنجکاوی های من حرف های شگفتی می زد. هنوز به یاد دارم که یک بار لابه لای صحبت هایش گفت: «طبق کلام مقدس یاری (دفتر)، مادر شمس تبریزی از خاکستر حلاج که در رود دجله ریخته اند، آبستن شده است...»^(۳)



نمی دانم چرا و چگونه بعدها در دوران تحصیل مقطع راهنمایی، شیفته آثار دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی شدم. هر کتابی از او را می خریدم، هر چند گاهی نمی توانستم حتی عنوان آن ها را به درستی بفهمم. روزی در یکی از این کتاب ها، برگه تبلیغ کتاب خط سوم به چشمم خورد که قیمتش شاید حدود ۹ تومان بود. دو سه روز بعد با هدف پس انداز برای خرید این کتاب، قلکی تهیه کردم... چند ماه بعد که کتاب به دستم رسید دیدم حتی بسیاری از کلمات کتاب را نمی توانم درست بخوانم، اما چنان مسحور قطعه (تکه) مشهور به خط سوم - که روی جلد کتاب آمده بود - شدم که آن را روی دفترهای پاکتویس درس هایم می نوشتم. رفته رفته در همان عوالم نوجوانی، گاه و بی گاه که چشمم به این جمله رازآمیز می افتاد از خود می پرسیدم: «چگونه امکان دارد آدمی، آنچه را که می نویسد و می گوید نتواند بخواند یا بفهمد؟!» چند سالی گذشت تا اینکه سال آخر دبیرستان، مقالات شمس تبریزی تصحیح احمد خوشنویس را خریدم.^(۴) کتابی که بر جلد آن نقش کلاهی شگفت خودنمایی می کند^(۵) و هنوز در کتابخانه ام پیش چشم من است. بر صفحه اول کتاب، تاریخ خرید ۱۳۶۱/۲/۱۳ درج شده و زیر آن، نقاشی نیم رخ شمس را چسبانده ام و پایین تر، با خط سبز نوشته ام:

✓ هر چه خود را بیش پیدا کنم زحمتم بیش شود، نتوانم چنان که مرا باید زیستن. (۱:۳۰۵)

✓ مرد آن است که عیب بر خود نهد. (۱:۲۱۱)

نزدیک این کتاب، تابلو نیم رخ شمس بر دیوار خانه نصب است و قطعه چوبی زیر آن. قطعه چوبی که جمله ای گرانقدر از شمس روی آن حک شده است: «آزادی، در بی آرزویی است.» این سه یادگار، مرا به روزگاری می برند که شمس در کنار نیچه^(۶)، بت شکن جهان درونی من بود...

استاد کتاب آمد صابی و کتابی را
بر صدر ملک بنشین تدریس زاسماکن
روحلال است بر فضل و هنر خندیدن

۱. استاد خدا آمد بی واسطه صوفی را
در مدرسه آمد با حق چو شدنی محرم
وردمی مدرسه احمد امی دیدی

مقالات: کمینگاه معانی پلنگ طبع^۱

من از گنجینه گرانقدر آثار ادبی و عرفانی ایران زمین، فقط بر کتاب‌های مقالات شمس و آثار مولانا تمرکز دارم. دلیل آن را اگر بخواهم بگویم، باید از زبان کازانتزاکیس بنویسم که: «من آدمی بوده‌ام در کشمکش ورنج و در جست‌وجوی نجات. می‌خواستم از تاریکی درونم رهایی یابم و به نور بیوندم.»^(۷) من هر چه در زندگی نظری و عملی خود پیش‌تر آمدم، راه رهایی را در توجه بیشتر و تأمل در پیام‌های شمس و مولانا دیدم کم‌کم این حقیقت دردناک را بهتر دریافتم که:

عقدۀ سخت‌ست بر کیسۀ تهی	عقدۀ را بگشاده گیر ای منتهی
عقدۀ چندی دگر بگشاده گیر	در گشاد عقدۀها گشتی تو پیر
بی‌بصیرت عمر در مسموع رفت	عمر در محمول و در موضوع رفت
باطل آمد در نتیجۀ خود نگر	هر دلیلی بی‌نتیجه و بی‌اثر

سال‌هاست برای من سخنان این دو بنده حق، ترجان کلام دادار برین^۲ است و در نگاه آنان به دنبال نشان او می‌گردم:

اگر شرح خواهی بین شمس تبریز
چو او را بینی تو او را بدانی

پس از کنج‌کاوی‌های آغازین ایام دبیرستان، در هم‌ریختگی و دشواری متن مقالات، رفته‌رفته باعث شد دیگر چندان به مقالات نپردازم و بیشتر بر مثنوی تمرکز کنم. هرازگاهی صفحاتی از مقالات را می‌خواندم و بعد اسیر این پرسش می‌شدم که: چرا پیر تبریز که به آن درجه از معرفت^۳ رسیده بود و می‌توانست بسیاری از گره‌های پیچیده عرفانی را بگشاید، به جای عمله‌گی^۴، قلم به دست نگرفت و چون دیگران رساله‌ای اندر مقامات معنوی ننوشت؟! او که می‌گفت:

آخر [مگر] تو نمی‌دانی هر سخنی که بگیرم، [می‌توانم] پیش برم و درست کنم؟! متکلم قوی است.
هیچ ضعیف بر وی روا نیست. (۱:۲۲۵)

۱. آن معنی، پلنگ طبعی دارد. (۱:۳۳۲)

۲. نک: گردی در گردهاد (سفرنامه حج) انتشارات صدای معاصر، از نگارنده

۳. اگر ربیع مسکون جمله یک سو باشند و من به سوی، هر مشکل‌شان که باشد، همه را جواب دهم، و هیچ نگریم از گفتن، و سخن، نگردانم، و از شاخ به شاخ نجهم... اهل این ربیع مسکون، هر اشکال که گویند، جواب حاضر بیابند از ما، در هر چه ایشان را مشکل است. جواب، در جواب، قید در قید باشد سخن من، هر یکی سؤال را ده جواب و حجت [گوید] که در هیچ کتابی، مسطور نباشد به آن لطف، و به آن نمک. (۱:۱۸۶)

۴. سه روز به عمله‌گی رفتم، کس مرا نبرد، زیرا ضعیف بودم، همه را می‌بردند، و من آنجا ایستاده. (۱:۲۷۹)

آیا این عجیب نیست کسی چون شمس، به جای نوشتن کتاب عرفانی، بند شلوار می‌بافت؟! چه رازی در کارش بوده که گفته است:^(۸)

من عادت به نشستن نداشته‌ام هرگز. سخن را چون نمی‌نویسم؛ در من می‌ماند و هر لحظه مرا روی دگر می‌دهد. (همان)

سال‌ها گذشت و برای این پرسش، پاسخ قانع‌کننده‌ای نیافتم، تا اینکه فهمیدم شمس تبریزی در جهان مأموریتی خاص داشته است. برای کسی مانند او بسیار ناممکن می‌نموده که احوالات خاص خود را از بیکرانه حقیقت روی پرده‌ی واژه‌ها به تماشای عام بگذارد و در چارچوب قواعد محدود زبانی، با جوینده‌ی راستین حقیقت سخن بگوید. هر چه جلوتر آمدم مقالات در نگاهم چونان دریایی شد که کف بر لب و همیشه طوفانی است، دریافت‌م که شنا در چنین دریایی، کاری آسان نیست. برخی جاها ژرفای این دریا به اندازه‌ی یک بند انگشت است و در جاهایی نیز قعرش ناپدید. این کتاب را می‌توان یک آبر متن پنداشت که چند هزار متنک را در خویش دارد. فهم این آبر متن - به دلیل ساختار و لایه‌بندی پیچیده‌اش - نیاز به مشارکت و همدلی خواننده دارد تا بتواند جمله‌ها را در پیوند با هم و در قالب یک کلیت ببیند. از قول بیدل دهلوی می‌توان گفت درک پیام شمس «فهم تند می‌خواهد» و به ناچار «دو چشم معنوی باید عروسان معانی را.» مقالات کتابی نیست که کسی آن را نوشته باشد، یا چون مثنوی دیگری آن را به رشته‌ی تحریر درآورده باشد، این کتاب بیشتر چونان خبرنامه‌ای درباره‌ی احوال و اقوال شمس به روایت دیگران است. سخنان کسی است که مقید به نظم ذهنی خاص نبوده و خود را به امواج حال و اقتضای موقعیت سپرده است. گویا شمس این شیوه از بیان را به مولانا نیز منتقل کرده که رد آن در آثارش هویدا است. پیر بلخ می‌گوید: در خاطر من می‌آید که این آیت را تفسیر کنم اگر چه مناسب این مقال نیست گفتن اما در خاطر چنین می‌آید پس بگویم تا برود. (۲:۴)

آیا نباید در این نکته تأمل کرد که چرا در بازه‌ی زمانی بیش از نیم قرن بعد از رفتن شمس (در زمان مولانا و حسام‌الدین چلبی و سلطان ولد) سخنان شمس مدون و مرتب نشود و از مجموع آن‌ها دست‌کم کتابی شبیه فیه‌ما‌فیه شکل نگرفت؟! شاید دلیل اصلی آن باشد که آن تقریرات مجلد شده^۱ فقط برای مولانا بوده، نه برای اینکه در دسترس همگان قرار گیرد. چرا امروز از آن مجلدات نشانی نیست؟... به نظر می‌آید شمس با سه گونه مخاطب زیر سخن گفته است:

۱. سحرگاه تقریر آن معنی می‌کردم. می‌گفت که تا این گوش بوده است هرگز این نشنیده است. (۱:۸۲۱)

• تا هفته‌ای تقریر می‌کردم، روشن و لطیف. (۱:۸۵۱)

• سخن از من می‌زاید موافق حال که دو مجلد همچنین نوشته است. (۱:۱۱۱)

الف) مولانا. ب) فرزندان مولانا و پاره‌ای از یاران نزدیک او. ج) عامه مردم
 چنین واقعیت‌هایی ما را در شیوه استفاده از مقالات به تأمل و می‌دارد تا از خود پیرسیم که آیا با تصریح
 مولوی بر شیخوخیت مثنوی^۱، باز هم باید در جزئیات مقالات به عنوان کتابی برای سیر و سلوک، کندوکاو
 کرد؟ به نظر می‌آید شمس تمایلی نداشته که سخنان عرفانی اش بیرون از حلقه مخاطبان برگزیده نشر یابد:
 این وصیت را یاد دارید که این سخن ما را بازگفتن نباشد. معامله کردن را شاید. هر چه [اتفاق]
 افتاد، همه از بازگفتن سخن ما افتاد. هیچ باز مگوید. اگر کسی [سخنی از من] بگوید، بگوید:
 سخنی شنیدیم خوش و جان‌افزا و لذیذ. [اگر پرسند] چه بود؟ [گوید] نتوانم بازگردانیدن. اگر تو
 را [سخن او] می‌باید، برو بشنو. چون بیاید، [آنگاه] من دانم، خواهم بگویم - اگر لایق آن باشد - [یا]
 نخواهم، نگویم. (۱:۷۴۳)

جورچین: استعاره‌ای برای توصیف مقالات

بیشتر نسخه‌های مقالات با قطعه‌ای درباره بی‌نیازی خداوند آغاز شده‌اند. در این قطعه ابعاد هستی‌شناسانه،
 انسان‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانه عرفان تشریح می‌شود. شمس ابتدا به دو ساحتی بودن
 انسان (جسم و جان) اشاره می‌کند و سپس از یک وجود قدیم، یعنی خدای سرمدی (ازلی - ابدی)،
 سخن به میان می‌آورد؛ آنگاه بدون آوردن نامی از کلام و فلسفه - که نزد او به حقیقت راهی ندارند - به نقد
 روش‌های شناخت عرفانی و غیرعاشقانه و تعیین اعتبار منابع شناخت حقیقت می‌پردازد و در نهایت،
 رسیدن به نیاز ضرورت برای شناخت حقیقت اشاره می‌کند. پایان‌بندی نسخه‌های مختلف مقالات هم
 متفاوت است، لذا مطالب آمده در نسخه‌بدل‌های مقالات، ترتیب ویژه و فصل‌بندی خاصی نداشته و
 در هم ریخته‌اند. نگارنده مقالات را چونان کَشکول و زنبیلی می‌داند که تکه‌های یک جورچین^۲ بی‌هیچ
 نظم خاصی در آن ریخته شده است. اگر این استعاره (تمثیل) را بپذیریم، می‌توان ویژگی‌های جورچین
 مقالات را بدین قرار برشمرد:

- بخش‌هایی از تکه‌ها و قطعات آن گم شده.
- تکه‌هایی از منابع دیگر، با قطعات این جورچین‌ها ترکیب شده.
- تکه‌هایی از این جورچین، ناقص و کمرنگ و پاره‌اند.
- تکه‌های جورچین اصلی، ویژگی‌های (بوی) خاصی دارند که باید آن‌ها را از طریق آن ویژگی‌ها شناسایی
 کرد:

۱. بعد از ما، مثنوی شیخی کند و مرشد طالبان گردد و سابق و سابق ایشان باشد. (۲:۱۸۱)

۲. Jigsaw puzzle: نوعی بازی است که در آن بازیکن، قطعات کوچک از جنس مقوا یا چوب را در کنار هم می‌چیند تا تصویر
 اولیه ساخته شود.

چه از قرآن بوی خدا می آید و از حدیث، بوی مصطفی می آید و از کلام ما، بوی ما می آید. (۱:۴۵۸)
از این بوی، سخن ما می آید، از آن سخن، بوی ما. (۱:۸۰۵)

- مشام جان باید با این بوی شمس آشنایی یابد تا با استشمام آن، بتوان قطعات ناساز مقالات را به واسطه آن بوی روح کلی شناسایی کرد. در این معنا مولانا به نیابت از شمس فرمان می دهد که به بوی نانی که به شما رسیده، جلو بروید:

بوی نانی که رسیده است بر آن بوی برو تا همان بوی دهد شرح توراکاین نان چیست

البته باید توجه داشت که نباید خواست و سلیقه خود را معادل آن بو گرفت. با توجه به ویژگی های مذکور، برای در کنار هم نهادن این تکه ها باید فرض های زیر را در نظر داشت:

✓ این جورچین هرگز به طور مطلق کامل نخواهد شد، اما همچنان می تواند کامل تر شود.
✓ در هر تکه ای از جمله ها و عبارت ها، معانی ای نهفته است که پاره ای از آن ها خوانا و قابل فهم اند و پاره ای دیگر گنگ و مبهم.

✓ نمی توان به دلیل ویژگی های مقالات تمام قطعات آن را قاطعانه از شمس تبریزی دانست لذا ضمن توجه نقادانه به تمام کتاب، باید در استدلال و استنتاج احتیاط لازم صوری و محتوایی را انجام داد. (البته باید هشیار بود شمس بر پایه تصورها و تخیل ها و خواسته های خود نسازیم، سپس بر آن مبنا به داوری درباره جملات مقالات بپردازیم. راه شناخت کلی چهره تعلیمی و شورانگیز شمس در آثار مولانا است و بر این پایه می توان گفت سخنان شمس می توانند مبنای عمل قرار گیرند.) قطعاتی که با معیار متابعت محمدی^۱ ناسازگاری مشخص دارند، نباید از شمس دانست.

✓ به قطعاتی از مقالات که در متون قبل از شمس عین آن ها آمده، باید به دیده تردید نگریست که از کیست.
✓ تصویری که سرانجام در این جورچین از شمس و حقیقت پیام او پدیدار می شود، طرح خرقه صحبتی پویاست که به اندازه قامت وجودی فهمنده آن است.

خرقه دوز صحبت

به نظر می رسد شمس - افزون بر آزمون های مشهور و به فرض درستی آن ها - مولانا را هنگام ورود به قونیه با دو پرسش جدی روبه رو کرده است: نخست اینکه رابطه ما دو نفر بر چه مبنایی خواهد بود؟

۱. مولانا، در کمال تعجب در آثار خود اصطلاح متابعت محمدی را بازگو نکرده است. متابعت محمدی در نگاه شمس چونان شابلونی مدرج است که از چند و چون انجام واجبات دینی افراد معمولی، تا درجه مشابهت کردار و گفتار و اندیشه عارفان با پیامبر را با آن داوری می کند.

مرا می‌باید که ظاهر شود که زندگانی ما با هم به چه طریق است؟ برادری است و یاری؟ یا شیخی و مریدی؟ این خوشم نمی‌آید استادی و شاگردی؟ (۱:۶۸۶)

گویا پس از دریافت پاسخ پرسش اول، او پرسیده: «تو از من چه می‌خواهی؟» و مولانا به شمس گفته است: «فقر». مولانا در مثنوی، پاسخ شمس را به شیوه زیر بازگویی می‌کند:

فقر خواهی آن به صحبت قایمست	نه زیانت کار می‌آید نه دست
دانش آن راستاند جان ز جان	نه ز راه دفتر و نه از زبان
در دل سالک اگر هست آن رموز	رمزدانی نیست سالک را هنوز
تا دلش را شرح آن سازد ضیاء	پس الم نشرح بفرماید خدا

شمس پس از دریافت پاسخ‌های اطمینان‌بخش از مولانا، در جان او کارگاهی برپا کرد تا پارچه‌هایی از تاروپود معنا برای دوختن خرقة‌ای بر پایه و رنگ متابعت محمدی، بافته شوند:

آخر بنگر چه اشارت است! می‌گوید: او دوست است. آن درویش است. متابعت محمد (ص) آن است که او به معراج رفت، تو هم بروی در پی او، جهد کن تا قرارگاهی در دل حاصل کنی. (۱:۶۴۵)
مولانا به این پارچه‌بافی و خرقة‌دوزی شمس اشاره کرده است:

بافیده دست احد پیدا بُود پیدا بُود
از صنعت جولاهه‌ای وز دست و وز ماکوی او

شمس نمونه‌ای از خرقة صحبت خویش را بر قامت مولانا دوخت تا بتواند بگوید:

چون گفتمی باشد بگویم و هر آینه اگر چه بعد هزار سال باشد، این سخن به آن کس برسد که من خواسته باشم. (۱:۶۸۱)

آیا منظور شمس از جمله‌ای که گذشت، انتشار کتابی با نامی خاص برای رساندن پیامش توسط مولانا بود، یا ساختن ظرفیتی برای انتقال باطنی معنا از طریق آثار مولانا؟ آنچه پس از شمس رخ داد بر این گواهی می‌دهد که پیر تبریز از پوشنده خرقة خویش خواسته است تا با تأمل در تکه‌های آن خرقة هزار میخ، چگونگی و فن برپایی خرقة‌دوزی را دریابد و برای همیشه تاریخ در اختیار دیگران قرار دهد. پیر قونیه، سال‌ها منتظر در پی انجام چنین مأموریتی، سر در گریبان برد تا آیین و راه و رسم برپایی کارگاه خرقة‌دوزی را در هر جا و هر زمان، برای هر کسی فراهم آورد. او سال‌ها در ذکر و فکر فرو رفت که چگونه می‌تواند کاری کند تا هر کسی در هر زمان و مکانی، بتواند به قدر همت خویش، خرقة‌ای به اندازه قامت خود بدوزد:

مانند ملوک کج اندر کف جولاهه صدتار بریدی تا در تار دگر رفتی
آنچه پنججہ سال بافیدی به هوش زان نسیج خود بقلسانی پوش

زمان گذشت و بیش از یک دهه بعد از رفتن شمس، خواسته‌ای از زبان حسام‌الدین چلبی بیرون آمد که:
اگر چنان که... کتابی باشد تا در میان عالمیان یادگاری بماند، و مونس جان عاشقان و دردمندان گردد به
غایت مرحمت و عنایت خواهد بود. (۳:۷۴۰)

آری، دهان حسام‌الدین به نمایندگی از تمامی جویندگان و تشنگان شیر معانی، برای مکیدن جان
مولانا پدیدار شد:

این سخن شیر است در پستانِ جان بی کِشندۀ خوش نمی‌گردد روان

بر پایه چنین خواسته‌ای، کارگاهی در طول چهارده سال برپا شد تا حاصل تأمل فراق‌آلود شمس بافته شود:

در کارگاه عشقت بی‌تو هر آنج باقم والله نه بود مانند والله نه تار ماند

مولانا از میراث گذشتگان گل پنبه معنا می‌چید و پارچه‌های خلاقانه می‌کرد و خرقة می‌دوخت (= سرایش
مثنوی معنوی) و به جهانیان اعلام می‌کرد اگر می‌خواهید خیری از شمس داشته باشید بدانید:

شمس شکرریز، مفخر تبریز سفره کشیده تا بچریدش

مولانا که خرقة صحبت پوش بود، مثنوی را جان‌نشین خود و شمس کرد و خرقة صحبت را بر دوش او
انداخت. این گونه مثنوی چونان پیری شد که باید عطشان، تمامی سخن او را نیوشید. باری:

این است تمامی این سخن که تمامش نیست. (۱:۶۹)

مولانا لابه‌لای غزل‌ها، داستان‌ها و نیایش‌هایی... که سرود شرط پوشیدن خرقة صحبت را این‌گونه
بیان می‌کند:

خویش را عریان کن از فضل و فضول تا کند رحمت به تو هر دم نزول

چرایی نگارش کتاب حاضر

روزگاری پیش‌تر، استادی معنوی به نگارنده توصیه کرد که در پی سخنرانی و مقاله‌نویسی و تألیف کتاب
در حوزه عرفان نباش و فقط در پی تجربه حقایق عرفانی باش. او می‌گفت مشغول شدن به سخن، برای تو
حجاب بزرگی است. بر پایه این توصیه، از مطالعات ادبی دور شدم و مطالعاتم هر روز تخصصی‌تر شد تا
اینکه بازتاب‌های ادعاهای نادرست رمان کیمیا خاتون، مایه آن شد تا برای پاسخگویی به آن، مقالات^(۹)

را در دست گیرم. حاصل این دوران ده‌ساله گشت و گذار در مقالات و آثار مولانا، ارائه چندین کتاب و سخنرانی و درس‌گفتار شد.^۱ نگارنده هیچگاه مقالات را قابل شرح نمی‌دانسته، اما گاه و بی‌گاه به مناسبتی تکه‌هایی از مقالات را برای خود شرحی می‌کرد. کتاب حاضر، به دلایل زیر، رفته‌رفته شکل گرفت:

۱) گزیده‌سازی از مقالات

شیخ عطار در مقدمه تذکرةالاولیاء درباره دلایل نگارش آن می‌نویسد: «آن که مرد چون این نوع سخن را شنود، زاد راه بی‌پایان ساختن گیرد. پس بر مقتضی این مقدمات، جمع کردن چنین سخن‌ها از جمله واجبات بود.» و از زبان جنید نقل می‌کند که: «مرید را چه فایده بود در این حکایات و روایات؟» و هم او می‌گوید: «سخن ایشان لشکری است از لشکرهای خدای عزوجل که بدان مرید را، اگر دل شکسته بود، قوی گردد و از آن لشکر مدد یابد...»^(۱)

پاره‌هایی از مقالات نیز برای من این‌گونه‌اند که عطار نقل کرده است. بر این باورم که شمس نمی‌خواست از سخن او متنی ادبی - هنری برای فربه‌سازی ذهن و خیال درست کنند، حتی به مجلس گویی نیز تن نداد، لذا هر خواهان سلوک الهی که می‌خواهد از ورای قرون با شمس هم‌صحبت شود، باید از خود بپرسد: با کسیختگی و پراکندگی‌ای که در مقالات هست، غیر از مسائل شخصی و خاطراتی که شمس بازگو کرده، آیا نکات معنایی‌ای نیز یافت می‌شود که مولانا در مثنوی و مکتوبات و فیه‌مافیه و دیوان شمس به آن‌ها اشاره نکرده باشد؟ چگونه می‌توان سخنان شمس را به صورت شبکه‌ای از مناسبات معنایی در پیوند با هم دید و فهمید؟ از حدود تقریبی ۷۵۸۱ جمله و گزاره‌ای که در مقالات^(۲) موجود است، برای تحول افکار و احوال و کردار، چه آموزه‌های نظری و عملی‌ای می‌توان فهم کرد؟ ...

برای پاسخ به این پرسش‌ها بر آن شدم تا خود را مخاطب مقالات قرار دهم و از کلام شمس، جُنکی (گزیده‌ای) فراهم آورم. در پایان این گزیده‌سازی بود که به این نتیجه رسیدم مقالات یک ابر‌متن است که می‌توان هر قطعه منسجم معنایی آن را یک متک نامید.

۲) ترمیم و تصحیح چهره شمس

در سه دهه اخیر دو رمان ادبی جذاب درباره شمس تبریزی در عرصه کتاب و نشر ایران مطرح شد. اولی کتاب کیمیا خاتون؛ داستانی از شبستان مولانا (نوشته سعیده قدس) بود و دیگری ملت عشق (نوشته الیف شافاک). این دو کتاب به رغم برخورداری از نوآوری تکنیکی، دستمایه آشفتگی داوری درباره پیر مولانا شدند. هر چند خیلی‌ها مدعی‌اند این رمان‌ها موجب آشنایی بیشتر مردم با شمس و مولانا شده‌اند، اما

۱. کتاب‌هایی با نام‌های: خاتون خاطره / ناله‌ای از نای نی / مقیم دل / کیمیا، پرورده حرم مولانا / گردی در گردباد اشمس در کسوف

شواهد نشان از غلبه ذهنیت‌های نادرست و بدآموزی‌های فراگیر دارد. گواه این سخن آن که بعد از انتشار چشمگیر این رمان‌ها، هیچ شور گسترده‌ای برای خواندن متون اصلی به چشم نمی‌آید. به قول مولانا:

بس کن و از حرف در معنی گریز
چند معنی را ز حرفی می‌مزیذ
این مزیدن طفل بی‌دندان کند
گر شما مردید نان را خود گزیذ

متأسفانه بسیاری متوجه این نکته نیستند که بین رمان تخیلی و متن مستند - که با رویکردهای پژوهشی به انجام رسیده - تفاوت هست. این خطا درباره شمس تبریزی نیز به شیوه‌ای فراگیر رخ داده است. کتاب اول تخریب شخصیت و زندگی شمس را هدف گرفت و دومی تعالیم او را به چهل قاعده ادبی غیردقیق فروکاست. نگارنده در کتاب کیمیا؛ پرورده حرم مولانا (نشر هرمس) رویکرد کتاب کیمیاخاتون را نقد کرد و در کتاب حاضر نیز کوشیده تا نشان دهد تعالیم شمس بسیار عمیق‌تر و فراتر و دقیق‌تر از آن است که بتوان شعاع دایره معرفت پیر تبریز را در قالب قواعدی چهل‌گانه و در تنگنای یک رمان محدود کرد. این قواعد زیبا می‌توانند الهام گرفته از یک شمس تبریزی تخیلی باشند. این قاعده‌ها برای کسی که برداشتی ساده و ادبی و رمانتیک از عرفان دارد، می‌توانند جذاب و مشغول‌ساز ذهن باشند، اما برای کسی که می‌خواهد حقیقت را از طریق شمس بشناسد و به سوی آن سلوک عملی کند، بسیاری از این قاعده‌ها نه تنها رهگشا و دقیق نیستند بلکه مایه دورسازی ذهن نیز می‌شوند:

همین معنی را توان در صورت دیگر گفتن الا مقلدان همین نقش را می‌گیرند، دشوار است با ایشان گفت، اکنون هم در این سخن را در مثال دیگر گویی نشنوند. (۴:۱۰۲)

می‌توان ظنین سخنی را که از شمس گذشت در تبیین اخلاق باور^۱ دید که گفته‌اند: «همیشه، همه جا، و برای هرکس خطاست که بر اساس قرآن ناکافی به چیزی معتقد شود.»^(۱۱) متأسفانه اکثر خوانندگان، شمسی را که زاینده تخیل رمان‌نویسان است واقعی تلقی کرده‌اند. البته باید پذیرفت انسان در قامت موجودی خیال‌ورز، مجاز است با تخیل خویش هر چیز را آن‌گونه که دوست دارد تصور کند، یا درباره هر شخصیت تاریخی هر نوع داوری خیالی داشته باشد. یک هنرمند می‌تواند رمان یا فیلمنامه‌ای خیال‌انگیز بنویسد و در آن به جای قهرمانان خود ساخته خود بیندیشد، بگوید و عمل کند، اما در این میان می‌توان پرسش‌های اخلاقی‌ای مانند این را مطرح کرد که: آیا خیال‌ورزی، برخلاف واقعیت‌های مستند درباره کسانی که نزد دیگران مقدس و الگو هستند، مانند هر شخصیت تاریخی دیگری است؟ آیا خیال‌پردازی درباره بزرگان آیینی نباید محدود و متکی و مبتنی بر مستندات تاریخی باشد؟ آیا آزادی بیان به معنای نادیده گرفتن مرزهای ادب در ورود به حوزه قداست و شخصیت دیگران است؟ آیا آزادی بیان که یک حق

۱. این بحث توسط ویلیام کینگدن کلیفورد (William Kingdon Clifford)، ریاضی‌دان و فیلسوف کمبریجی مطرح شده است.

است باید از آن به هر گونه‌ای بهره گرفت؟ آیا این خلاف اخلاق پژوهش علمی نیست که نسبت‌هایی به کسانی بدهیم که هیچ سند دقیق و روشن و مستندی برای آن‌ها وجود ندارد؟ آیا می‌توانیم احترام و علاقه مردم به بزرگان معنوی تاریخ را مایه کسب نام و نان کرده و واقعیت تاریخی آنان را مخدوش کنیم؟ ...

این پرسش‌ها از آن روحی هستند که بسیاری از خوانندگان معمولی با خواندن این نوع رمان‌ها تصویر ذهنی خود از شمس و مولانا را تکمیل و بر مبنای آن داوری، الهام‌گیری و الگوسازی می‌نمایند. باید باور داشته باشیم شمس، یک مافوق انسان نیست، بلکه انسانی مافوق است. او نیز بشری با تمام زیبایی‌ها و زشتی‌هایی ممکن است، پس او هم می‌تواند نقد شود، اما پرسش اساسی این است که چه گفتارها و کردارهایی از شمس و با چه معیارهایی قابل نقدند و چه کسانی صلاحیت نقد عالمانه و منصفانه و عارفانه او را دارند؟ آیا با از بر بودن چند بیت شعر و بازگویی مقداری مفاهیم فلسفی عاریتی، صلاحیت نقدی ژرف‌گرا از شمس فراهم می‌آید؟ آیا می‌شود مثنوی سخنان حاشیه‌ای برآمده از گزیده‌کاری بر متون عرفانی را نقد نماید؟! به‌راستی باید درباره شمس تبریزی چه اطلاعات و آگاهی‌هایی داشت تا بتوان روح پیامش را درک کرد و جلوه‌ای از بشارتی را که او یافته، دریافت کرد؟ آن کس که در این هنگامه شررخیز دوران پست‌مدرن دلش مالا مال شک است، چگونه می‌تواند پرتوی از مژده شمس را دریافت کرده و بعد آن را فهم و تجربه و نقد کند و در نقد خویش به آنجا برسد که مبانی نظری موضع او درست بوده است یا نه؟

چون خوی صوفیان نبود ذکر مامضی

زان حال‌ها بگو که هنوز آن نیامده‌ست

۳) تعیین نسبت میان مقالات و آثار مولانا پس از شمس

سال‌ها این پرسش گریبان نگارنده را گرفته بود که: آیا می‌توان نکته‌های برجسته و متفاوتی را در مقالات یافت که مولانا در آثار خود نیاورده و به‌گونه‌ای به آن‌ها اشاره نکرده باشد؟ (البته در مواردی مانند اصطلاح مهم متابعت محمدی، باید توجه داشت که مولانا این اصطلاح را تکرار نمی‌کند، اما معنای آن را به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کند.)

نویسنده در پایان نگارش این کتاب، به این نتیجه کلی رسید که غیر از خاطرات و حوادث و داوری‌هایی که شمس درباره خود و دیگران مطرح کرده، نکته معنایی جدی و برجسته‌ای در مقالات وجود ندارد که مولانا در مثنوی، فیه‌ما‌فیه یا دیوان شمس آن را ارائه نکرده باشد. لذا به رغم خاستگاه و اهمیت لفظی و معنوی‌ای که مقالات برای فهم پیام مولانا دارد، سالکان طریق حق (نه پژوهشگران ادبی) نیازی ندارند به مقالات به عنوان یک ره‌نامه سلوکی نگاه کنند و آن را در عرض آثار مولانا قرار داده و در دشواری‌های ناگشودنی آن گرفتار شوند. شمس، رازی را مطرح کرده است:

اکنون تو وعظ می‌گویی، تحقیق ترا نی، همان معنی از ما، از تو می‌زاید بی‌قصد تو، در می‌گذرد و ترا بر

آن وقوفی نی. (۱:۳۳۸)

مولانا به ما اطمینان می‌دهد که این صدای شمس است که از حلقوم شیخ مثنوی بیرون می‌آید.^۱ صدایی که باید برای شنیدن آن موبه موگوش شد.^۲ در این شنود است که می‌توان موقعیت درویشی خویش را فهمید و با دمیدن «روح نودر تن حرف‌های کهن»^۳ این شیخ تازه‌گو، از درویشان درپیش و خوش‌کیش روزگار شد.

۴) توسعه بهره‌گیری کاربردی از کلام شمس

مقالات، کتابی صوفیانه برای ارشاد مریدان نیست که بتوان با آن مانند یک متن دستورالعمل و آداب برای سلوک برخورد کرد. این کتاب مجموعه سخنانی منسوب، مبهم و گسسته است که استادی به شاگردی خاص گفته و تقریر کرده است. نگارنده مشاهده می‌کند که پاره‌ای از تشنگان معناجو بر این کتاب تمرکز کرده و در آن به دنبال پاسخ پرسش‌های نظری و راهکارهای جزئی برای مسائل امروزی خود می‌گردند. شمس در گفتگویی با مولانا قضاوت مثبت او را نقد و روشنگری می‌کند:

با این همه فضل و دانش، او کافر باشد و تو مسلمان. آن سخنش زهر است، اگر به گوش مسلمانی این سخن او فرورود پانصد حدیث پیغمبر اسلام سودش نکند، دیگر قبول نکند، مگر کسی که با قوتی به نوعی دیگر بگوید، بشنود. (۱:۸۱۸)

توجه ره‌جویانه به مقالات، روز به روز مایه آشفتگی و سرگردانی بیشتر می‌شود و به نتایج مشخص نظری و عملی نمی‌رسد. این به نوع دیگر گفتن، چالش مهم هر فهمنده و سخنگوی امروزی است. شمس در توضیح صحبت کردن خود، که گزارش فهم اوست، می‌گوید:

اگر صحبت خواستمی کردن، همه دقایق لفظی و معاملتی را بدیدی می. (۱:۲۲۰)

می‌توان تفکیک بالا را با توجه به سخن هانس گنورگ گادامر (Hans Georg Gadamer)^(۱۳) بهتر فهمید. او می‌گوید فهم، از سنخ بازتولید نیست بلکه فعالیتی تولیدی است. هر منوتیکی^۴ که فهم را بازتولید معنای اصلی می‌داند به معنایی مُرده چنگ زده است. پل ریکور (Paul Ricoeur)^(۱۴) نیز می‌گوید که شارح باید

۱. چه نزدیک است جان تو به جانم که هر چیزی که اندیشی بدانم

۲. این شنیدی موبه‌موبت گوش باد آب حیوانست خوردی نوش باد

۳. آب حیوان خوان مخوان این را سخن روح نویسن در تن حرف کهن

۴. اصطلاح Hermeneutics ریشه در واژه‌های یونانی hermeneuein، به معنای تفسیر کردن و hermeneia به معنای تفسیر دارد.

کلمه یونانی hermeios اشاره به کاهنی است که پیشگوی معبد دلفی بود. این کلمه و فعل متداول‌تر هرمنیونین (hermeneuein)

و اسم هرمنیا (hermeneia) به نام خدای پیام‌آور hermes بازمی‌گشت. نام هرمنس با وظیفه تبدیل آنچه برای فهم بشر به

صورتی که انسان قادر به درک آن باشد پیوند یافت و بدین‌سان، ریخت‌های گوناگون این کلمه به معنای به فهم درآوردن چیزی

یا موقعیتی است که نامفهوم باشد. دکتر فردید هرمنوتیک را زنداگاهی ترجمه کرده است.

به دنبال به تصاحب متن و برقراری نسبت آن با زمان حال باشد. بر این پایه باید در پی آن بود تا آموزه‌هایی از سخنان شمس استخراج کرد. آموزه‌هایی که بتوان آن‌ها را به قدر ظرفیت خود برای تعالی نظری و عملی زندگی به کار گرفت. مولانا پیوند تنگاتنگ و غیرقابل تفکیک آموزه‌های لفظی و عملی را در بیت زیر به خوبی نشان داده است:

علم آموزی طریقتش قولی است حرفت آموزی طریقتش فعلی است

البته فهم عرفانی مراتبی عالی دارد که بازتاب عمل و تجربه آموزه‌های نظری و عملی هستند:

سخن که از دهان آید هیچ نبود الا از عمل و معامله. (۱:۳۱۲)

اهداف، ساختار و رویکردشناسی کتاب

کتاب حاضر با هدف شناخت شمس و بینش درویشی او و ارائه رویکردی برای فهم سخنانش و همچنین شرح قطعاتی از مقالات، در دو بخش کلی تدوین شده است:

بخش (الف) آفتابی ز مشرق‌ها برون

نگارنده پیش از شروع نگارش، برای چگونگی تدوین مطالب، قبل از شرح قطعات بررسی‌هایی به عمل آورد و سرانجام به این نتیجه رسید که از روش خود شمس الهام بگیرد. او می‌گوید:

دی خیالِ تورا پیش نشاندم، مُناظره می‌کردم که: «چرا جواب این‌ها را نمی‌گویی آشکارا و معین؟» خیالت گفت که: «شَرَم می‌دارم از ایشان، و نیز نمی‌خواهم که پَرَنجند.» من جواب می‌گفتم... مُناظره دراز شد. چه مانند که نگفتم؟ نی، خود چه بود که گفتیم؟ خود، هیچ نگفتم. یعنی نسبت به گفته‌های ناقصان، همه گفتیم، و نسبت به گفتِ خویش، هیچ نگفتم. (۱:۱۸۷)

گویي مولانا نیز به همین روش مناظره‌ای شمس توجه داشته است:

یکی می‌گفت: که مولانا سخن نمی‌فرماید. گفتم: آخر این شخص را نزد من، خیال من آورد. این خیال من با وی سخن نگفت که چونی یا چگونه‌ای؟ بی‌سخن، خیال، او را اینجا جذب کرد. اگر حقیقت من او را بی‌سخن جذب کند و جای دیگر برد چه عجب باشد؟ (۴:۳۲)

نویسنده بر پایه آنچه گفته شد به جای فصل‌بندی‌های معمول، مطالب مورد نظر خود را - که پاسخ او به پرسش‌هایی است که طی سالیان برایش مطرح بوده یا از او پرسیده‌اند در قالب پنج ماتیکان^۱ مدون

۱. ماتیکان واژه‌ای پهلوی می‌باشد که با مایه و مواد هم‌ریشه است. ماتیکان در گذشته برای نام کتاب‌هایی به کار می‌رفته است که در آن‌ها به سؤالاتی پاسخ داده شده یا مسائلی در آن کتاب‌ها حل می‌شده است. مانند: «ماتیکان مینوی خرد»، ←

نموده است. در این ماتیکان‌ها تلاش شده تا دربارهٔ ویژگی‌های کلی زندگی شمس و رابطهٔ او با مولانا، ویژگی‌ها، محتوا و ساختار مقالات، مفهوم خرقة صحبت بحث شود.

مقالات به دلایل گوناگونی مانند ماهیت و ساختار خاص، و همچنین وجود آثار مولانا، نیازمند رویکردی ویژه برای فهم است تا امکان فهم نظاممندتر، سامان‌یافته‌تر و نزدیک‌تر سخنان شمس در گفتمان درویشی فراهم آید و بتوان از این راه به نقد، تکمیل، اصلاح و بهبود و توسعهٔ فهم کاربردی مقالات کمک کرد:

چون [شخص] قابل سخن نیابد سخن، به خانهٔ خود رود، سر از بام فرو کند. اگر قابل آن سخن باشد سخن غیر را چون عاجز می‌آید از جواب گفتن. (۱:۱۴۲)

در ماتیکان پنجم این بخش، رویکرد (روش)‌شناسی ویژه‌ای برای فهم مقالات مطرح شده است.

بخش (ب) تارو بودهای قبایی از آتش

گویندهٔ پاره‌ای از جمله‌های نامأنوس و مشکوک در نسخه‌هایی از مقالات نامشخص است و معلوم نیست با چه هدفی گفته شده‌اند و کاتبان ناشناخته چرا آن‌ها را ثبت کرده‌اند. این جمله‌ها گاهی چنان براساس عرف اخلاقی روزگار ما ناپسند، پیش پا افتاده، بی‌ارزش و معمولی‌اند که نیاز به هیچ توجه و شرحی ندارند. معلوم نیست این جمله‌های درهم ریخته و ساده را که بی‌نیاز از توضیح هستند، کدامین کاتبان ناشناخته و با چه انگیزه‌ای ثبت کرده‌اند؛ لذا می‌توان گفت شرح کامل و متوالی تمام آنچه در کتابی به نام مقالات آمده توجیه و ضرورت منطقی ندارد. بر این پایه در این بخش از کتاب، چهل قطعه (تکه) مهم و مؤثر از مقالات بنا به معیارهایی که شرح آن‌ها خواهد آمد برگزیده شده‌اند. می‌توان در صورت فهم این قطعه‌ها، آموزه‌هایی از آن‌ها را با رویکردی ویژه - که در این کتاب ارائه شده است - استنباط و استخراج کرد، آموزه‌هایی که پاسخی نظری و روشی عملی به فهمنده ارائه دهند. این آموزه‌ها امکان آن را فراهم می‌آورند تا با آن‌ها بتوان به خویشتن، جهان و جهانیان از زاویه‌ای دیگر نگریست و در جهت اصلاح و بهبود گفتار و کردار خود و دیگران عمل کرد. مولانا جریان نواندیشی را به زیبایی در ابیاتی بیان می‌کند:

ور بگیری نکته بگری لطیف بعد درکت گشت بی‌ذوق و کثیف

→ «ماتیکان گجستک ابالیش»، «ماتیکان هزار داستان»، «ماتیکان شترنگ» و «ماتیکان یوشت فریان»... لذا با توجه به اینکه در بخش (الف) هدف اصلی، حل ابهام‌هایی دربارهٔ شمس و سخنان او بود، به جای واژهٔ فصل از ماتیکان استفاده شد. نگارنده اگر جسارت به ساحت شمس نمی‌دانست، برای نامگذاری‌ها در بخش اول کتاب تمایل داشت به جای ماتیکان، از اصطلاح مناظره و گفت‌وگو استفاده کند، اما در ادب صوفیان گفت‌وگو شأن والاتری دارد:

جمله سؤال و جواب زومت منم چون رباب می‌زنندم او شتاب زخمه که یعنی بنال
یک دم بانگ نجسات یک دم آواز مسات می‌زند آن خوش صفات بر من بر وصف حال

چیز دیگر گو به جز آن ای عضد	که من این را بس شنیدم کهنه شد
باز فردا زان شوی سیر و نفیر	چیز دیگر تازه و نو گفته گیر
هر حدیثی کهنه پیشت نو شود	دفع علت کن، چو علت، خوشد
بشکفاند کهنه صد خوشه ز گو	تا که از کهنه برآرد برگ نو

نکته‌ها

۱. در کتاب به بحث هرمنوتیک و ادوار آن اشاره‌های مختصری شده، لذا خوانندگان علاقه‌مند باید به منابع اصلی و تخصصی مراجعه نمایند.
۲. بسیاری از قطعات مقالات به دلیل اینکه مضامین چندگانه‌ای را در بر می‌گیرند قابلیت آن را دارند که در زیر عنوان‌های گوناگون دسته‌بندی شوند. نگارنده برای جلوگیری از تکرار، تلاش کرده هر قطعه را در جای مرتبط با خود به کار گیرد، هر چند انتظار دارد خواننده فهیم با در نظر داشتن مفاهیم، مطالب گوناگون را به هم پیوند دهد و با ایجاد نظامی از متک‌ها و دگرمتک‌ها درک خود را کامل‌تر کند.
۳. در بخش (ب) قطعاتی از مقالات برگزیده شده که در آن‌ها دیدگاهی خاص از شمس نهفته است، دیدگاهی که می‌تواند بیانگر کلیات جهان‌بینی و انسان‌نگری و خودشناسی او باشد. (جملاتی که در آن‌ها شمس به عنوان فاعل اول شخص مفرد، سخن یا داستانی گفته و موضع‌گیری کرده، (جز چند مورد) انتخاب نشده‌اند. این نوع قطععات را می‌توان در کتاب شمس در کسوف، تألیف نگارنده یافت.^۱
۴. می‌توان با توجه به سطح بندی چهارگانه فهم‌های عبارتی، اشارتی، لطائفی و حقایقی که در ماتیگان پنجم شرح شده، پاره از فهمک‌های نگارنده را عبارتی و پاره‌ای دیگر را در سطوح اولیه اشارتی دانست.
۵. شیوه و عادت بسیاری از پیشینیان این بوده که پسوند حرف ک را برای کوچک سازی و عاطفی کردن، به بسیاری از کلمات می‌افزوده‌اند کلام شمس و مولانا نیز خالی از این شیوه نیست. نگارنده نیز از این شیوه بهره برده و برای اعتراف به ناچیزی آنچه دریافته و فهمی که برای او رخ داده، اصطلاحاتی مانند: شرحک و فهمک و... را مطرح کرده است. البته دیگران در صورت بهره‌گیری از رویکرد پیشنهادی، می‌توانند از آوردن پسوند ک بر سر این اصطلاحات خودداری کنند.
۶. نگارنده آموزه‌های استنباطی خود از فهمی که برای او حاصل شده را آموزک نامیده است، تا بر این نکته تأکید کند که آموزک‌هایش حاصل موقعیت هرمنوتیکی نه چندان عالی اوست. بیشتر این آموزک‌ها به شیوه تجویزی و پرهیزی بیان شده‌اند که از خودمخاطب‌گری (خودواگویی) نگارنده حکایت می‌کنند. لازم به ذکر است بر اساس دستور تاریخی زبان فارسی دوره میانه و الگوی کلماتی مثل نامه و بنده به

۱. این کتاب در انتشارات معین به چاپ رسیده و دربرگیرنده دفاعیاتی از شمس در برابر اتهاماتی است که بر او وارد کرده‌اند.

- شکل نامک و بندک، نگارنده به رغم مشورت‌ها در نهایت به جمع‌بندی قطعی نرسید که آموزگک درست است یا آموزک؛ در نتیجه با توجه به سادگی و نوبدن واژه آموزه در زبان فارسی، از آموزک استفاده کرد.
۷. هر خواننده‌ای می‌تواند بر پایه فهمی که برای او حاصل می‌شود آموزه‌های جدیدی را در تأمل و تجربه خود دریابد، لذا در انتهای آموزک‌های مطرح شده، قسمتی به نام آموزه‌های استنباطی خواننده پیش‌بینی شده تا هر کسی بتواند آموزه‌های دریافتی خود را بنویسد و بدینگونه در تکامل این کتاب سهمی فعال به عهده گیرد.
۸. کلمات داخل [] در متن‌های نقل شده، افزوده نگارنده هستند. این کلمات با هدف خوانش و فهم بهتر جمله‌ها برای ناآشنایان با صورت‌های زبانی کهن و جبران پاره‌ای از افتادگی‌های احتمالی آورده شده‌اند. کوشش شده تا از کلمات و جملاتی بهره گرفته شود که در زبان آن دوران رواج داشته و با ساختار کلام شمس هم سازگاری نسبی داشته باشند.
۹. واژه‌های درون () معناهای پیشنهادی برای کلمات قبل از پرانتز هستند.
۱۰. کلماتی که داخل (=) آمده‌اند، به معنای بیان منظور برای کلمات قبل از پرانتز می‌باشند.
۱۱. اعراب‌گذاری و ترجمه آیات و احادیث و جمله‌های عربی از نگارنده و در { } آمده‌اند. (با توجه به اینکه اهل سنت فقط از پیغمبر نقل حدیث می‌کنند لذا تمامی احادیث از پیامبر است. باید توجه کرد که نزد شیعیان، بسیاری از این احادیث به امامان منسوب شده است.)
۱۲. بسیاری از واژگان، اصطلاح‌ها، تمثیل‌ها و استدلال‌های مولانا بازگویی تعالیم شمس هستند،^۱ لذا در بخش (ب) به پاره‌ای از بازتاب‌های اندیشه شمس در آثار مولانا اشاره شده و دامنه بررسی، گسترش چندانی نیافته است. (البته مشخص نیست چه مقدار از مفاهیم آمده در مثنوی که در مقالات نیست سخنانی از شمس باشد که ثبت نشده‌اند، سخنانی که در خلوت او به مولانا گفته و در حافظه پیر بلخ بوده‌اند.
۱۳. از ابتدای نگارش کتاب تا دقایق آخر کار، این پرسش نگارنده را رها نکرد که مطالب برگزیده در بخش (ب) چگونه باید مدون و مرتب شوند. آیا بهتر است قطعات بر پایه شماره صفحات آن‌ها در مقالات مرتب شوند، یا برای آن‌ها طبقه‌بندی جدیدی طراحی شود، یا باید آن‌ها را بر اساس طبقه‌بندی برگرفته از آثار دیگری مانند هفت شهر عشق یا صد میدان و... مرتب کرد؟ هر یک از این شیوه‌ها نزد نگارنده قوت‌ها و ضعف‌هایی داشت، تا اینکه سرانجام به این نتیجه رسید چپ‌نشان ناخواسته‌ای که به وجود آمده شاید بهترین حالت ممکن باشد. چپ‌نشی شبیه خود مقالات که به نظر اتفاقی و بی‌هیچ نظم خاصی شکل گرفته است.

۱. بلکه صلای تواس‌ت این همه گفتار من
توخامش تا زبان‌ها خود چو دل جنبان من باشد
روزی دو در خموشی، دم در کشید باید
گردان کن سنگ آسیا را

۱. مفخر تبریزیان، شمس حق و جان بیسا
• سخن‌بخش زبان من چو باشد شمس تبریزی
• ای شمس حق تبریز در گفتم کشیدی
• شمس تبریز جو روان کن

۱۴. روش‌های گوناگونی مانند APA و...، برای ذکر منابع و مآخذ مطرح است که در نگارش کتاب‌های دانشگاهی از آن‌ها استفاده می‌شود. نگارنده برای جلوگیری از تکرار چشم‌آزار نام کتاب‌های استفاده شده، از روش زیر استفاده کرده است:

در انتهای مطالب نقل شده از کتاب‌های اصلی آمده در زیر، پراثرتری باز می‌شود برای درج شماره نام کتاب و صفحه آن. برای مثال (۱:۴۵)؛ عدد سمت چپ، اشاره به شماره منبع دارد و عدد سمت راست، صفحه موردنظر را نشان می‌دهد. منابع اصلی استفاده شده در کتاب به شیوه زیر رمزگذاری شده‌اند:

- (۱) تبریزی، شمس (۱۳۹۵) مقالات، تصحیح محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی.
- (۲) سپهسالار، فریدون احمد، (۱۳۹۱) رساله در مناقب خداوندگار، تصحیح افشین وفايي، انتشارات سخن
- (۳) افلاکی العارفي، شمس‌الدین احمد (۱۳۷۵) مناقب‌العارفين، تصحیح تحسین یازجی، دنیای کتاب.
- (۴) مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۲) فیه مافیه، تصحیح توفیق سبحانی، انتشارات پارسه

- ۱۵. شماره‌های داخل () در هر صفحه، شماره منابع و یادداشت‌های پایان کتاب است.
- ۱۶. نگارنده سعی کرده در مواردی مهم به اختلاف بین نسخه‌های مقالات توجه کند.
- ۱۷. تمام اشعاری که نام شاعر آن‌ها در متن مشخص نشده از مولاناست. شماره دفترها و ابیات نقل شده از مثنوی و دیوان شمس ذکر نشده‌اند، زیرا به راحتی در جست‌وجوی اینترنتی قابل ردیابی هستند.
- ۱۸. در مواردی که نگارنده با علانم سجاوندی جمله‌های نقل شده از منابع اصلی موافق نبوده، آن‌ها را دگرگون کرده است؛ مانند: تبدیل نقطه به ویرگول و نقطه به علامت سؤال و... که مسئولیت آن‌ها با بنده است.
- ۱۹. چنانچه مطلب نقل شده‌ای از منبعی در دو صفحه پی در پی بوده، تنها شماره صفحه نخست ذکر شده است.

- ۲۰. برای هر کدام از مطالب آمده در ماتیکان‌های بخش (الف)، امکان اشاره و آوردن ده‌ها ارجاع و نکته جدید وجود داشت اما برای رعایت اختصار، به امید پیگیری خوانندگان در منابع دیگر، از این کار پرهیز شد.
- ۲۱. پاره‌ای از تکرارها و نقل از منابع، به اقتضای پرسش‌ها بوده است.
- ۲۲. قصد از نقد و داوری‌هایی که در باره پاره‌ای از فعالیت‌هایی که به نام عرفان مدرن در سطح جامعه انجام می‌گیرد اصلاح و بهبود است و تخریب شخصیت حقیقی یا حقوقی خاصی در میان نبوده است.

سخن آخر

نگارنده با حسرت بسیار خود را فهمنده‌ای پاکباز و نیازمند - آن گونه که شمس تصویر کرده - نمی‌داند،

حتی خود را شارح موفق در گره‌گشایی از رازهای ادبی قطعات شمس نیز نمی‌داند. او آگاه است که:

چراغی آورده در پیش آفتاب که آفتاب را با این چراغ می‌بینم حاشا اگر چراغ نیاوری آفتاب خود را بنماید
چه حاجت چراغ است. (۴:۳۲)

هر چه هست نگارنده خود را یکی از مشتاقانی می‌داند که با نگارش این نوشتار - که چونان کوزه آب آن اعرابی^۱ می‌نماید - خواسته است تا به آن خورشید جان‌افزا، ادای دین و سلامی کند.^۲ ادای دینی به خاطر دستگیری‌هایی که او و شاگردش در فراز و فرودهای زندگی اش داشته‌اند. به قول اقبال لاهوری:

نکته‌ها از پسر روم آموختم خویش را در حرف او آموختم

نویسنده در چند و چون نگارش این کتاب هر چه پیش‌تر رفت سرنوشت ایکاروس^۳ و ذوب شدن او را بهتر فهمید و جمله خلیل جبران درباره کتاب پیامبر را عمیق‌تر درک کرد که: «وقتی کتاب پیامبر را می‌نوشتم، این کتاب نیز مرا می‌نوشت.» در پیچاپیچ ناشناختگی‌های باطنی کلام شمس، مدام این سخن سپهری در ذهن نگارنده موج می‌خورد که: «هیچ ماهی هرگز هزار و یک گره رودخانه را نگشود.» او در پایان کتاب دریافت که به‌راستی اگر آدمی با روح سخن راستین شمس اندکی انس گیرد، رهایی از آن امکان‌پذیر نیست، زیرا دام حقیقت برای صید جان‌های بی‌قرار است، خُمی است که راه به دریای حقیقت دارد، هر چند این دام دریده و این خم شکسته است. به قول مولانا:

هر که او ماهی نباشد جوید او پایان آب هر که او ماهی بود کی فکرت پایان کند

بی‌تردید در نگارش هر کتابی سخن شیخ احمد جام (زنده پیل) رخ می‌نماید که: «هر که کتابی سازد یا چیزی بر جایی نویسد، لابد در دل کند که این سخن قومی فرا ستانند، و قومی رد کنند، و اگر نه چنین کند رنجور گردد، و در جمله کارها چنین است. حق و باطل از هر نوعی که باشد، قومی فرا ستانند و قومی رد کنند، پس دل از گفتِ مردمان فارغ می‌باید داشت، و حق می‌باید گفت آنچه دانی، تا رستگار باشی.» باری، این حقیر امیدوار است در این جوشش و کوشش برای عجب‌دانی،^۴ نسیم شکوفاگر کلام شمس بر

۱. هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه سوی بغداد در دفتر اول مثنوی.

۲. بروای راه ره‌پیما بدان خورشید جان‌افزا از این مجنون پرسودا بیر آنجا سلامی را

۳. Icarus: اسطوره یونانی، پسر دایدا لوس مخترع هزارتو بود. او به همراه پدر تصمیم گرفت از زندان مینوس به کرت بگریزد. پدرش برای او بال‌هایی از جنس موم و پَر ساخت تا با آن‌ها بگریزد. پدر به او توصیه نمود تا از تکبر و از خود راضی بودن پرهیزد و پس از آن از پرواز در ارتفاع خیلی پایین و خیلی بالا دوری کند. با این وجود او به توصیه پدر گوش نکرد و به خورشید نزدیک شد، موم‌ها آب و بال‌ها جدا گشت و به دریا افتاد.

۴. شمس تبریز، همتی می‌دار تا شوم در تو من عجب‌دان‌تر

غنچه دل او وزیده^۱ باشد و حاصل کارش مصداق آن تذکر مولانا نباشد که:

هر چه گویی ای دم هستی از آن پرده دیگر بپروستی بدان

نویسنده راضی به چاپ این کتاب شد، وقتی بارهای بار قول عماد کاتب را تجربه کرد که: «هیچ کس کتابی نمی‌نویسد الا که چون روز دیگر در آن بنگرد گوید اگر فلان سخن چنان بودی بهتر گشتی و اگر فلان کلمه بر آن افزوده شدی نیک‌تر آمدی.» صاحب این قلم هر گاه در فهم مطالب مایوس می‌شد کلام مولانا به گوشش می‌آمد که:

نه قبول اندیش نه رد ای غلام امر را و نهی را می‌بین مدام

امیدوارم حاصل کار این ناچیز آن شده باشد که روح نظاره‌گر شمس تبریزی عتاب‌آلود نکوید:

آن شاگردک ما، آن نیم‌کارک حجاب اوست. (۱:۹۵)

وای بر ما اگر نفهمیده باشیم که:

کارک، اینجا (= دنیا)، راست می‌باید کرد. (۱:۶۶۵)

سپاس‌ها

بر خود لازم می‌دانم از استاد میرجلال‌الدین کزازی به خاطر جرئت‌افزایی‌اش به نگارنده در ورود به این وادی و نگارش دیباچه گرانقدرش سپاس بگزارم، همچنین از دلگرمی‌های بزرگان ارجمندی (به ترتیب الفبا) چون: محمودرضا اسفندیار، مریم حسینی، ایرج شهبازی، کریم زمانی، علی اصغر مصلح... و همچنین از استادان و دوستان عزیز تشکر نمایم که هر یک نگارنده را به گونه‌ای در تکمیل و اصلاح کتاب حاضر یآوری کردند، بزرگوارانی مانند: احسان اشرفی، محمدجواد اعتمادی، نعیمه پورمحمدی، احمد تابنده، رضا توسلی، محمد خدادادی، سعید داوری‌فر، محمد حسین دانایی، مصطفی درخشان‌نیا، اسماعیل لطفی، امیرحسین ماحوزی، محمدحسین ملایری، شروین وکیلی و مهدی نزاکتی... در پایان لازم است از نشر محترم پارسه به ویژه آقایان حسن‌زاده و جواد ماه‌زاده، سپاسگزار باشم، همچنین باید از جناب آقای خلیل فرشباف، متولی بنیاد دکتر غلامعلی بسکی، قدردانی نمایم که با همت جوانمردانه‌شان از نشر کتاب حمایت کردند. امید است که خوانندگان گرامی با نظرها و پیشنهادهایی که به دفتر ناشر ارسال می‌کنند مرا در اصلاح لغزش‌های کتاب یاری نمایند، زیرا:

همچنین هر فکر که گرمی در آن عیب آن فکرت شدست از تو نهان

۱. شمس‌الحق تبریزی با غنچه دل گوید چون باز شود چشمت بیننده شوی با ما

بس کنم^۱ و همنوا با حضرت خداوندگار قونیه از درگاه دادار بخواهم:

عیب کار بد ز ما پنهان مکن	ای خدای رازدان خوش سخن
تا نگردیم از روش سرد و هبا	عیب کار نیک را منما به ما

خاکی

پاییز ۱۴۰۰

۱. بس کن زیرا که حجاب سخن پرده به گرد تو تیدن گرفت

کوبش و رویش و آشوبش^۱

چون ماه نزار گشته شادیم
کاندر پی آفتاب رادیم
مولانا

شمس تبریز شگرف شوریده‌ای است، پرسمانخیز رازآمیز، هنگامه‌انگیز پیری است هُزیر و تیز ویر^۲ و پُر داروگیر؛ رندی است دوزخ‌آشام و همواره بکام و بیگانه با تنگ و نام که اگر نیاز بیفتد، در ستیز و آویز نیز، ناپرواست و بی‌پرهیز. آزاده‌ای است به دل ساده و در اندیشه و گفتار و کردار، گره‌ناک و پیچیده و نیک بی‌بیم و باک که تند و توفنده، بر هر کاستی و ناراحتی، بر هر زشتی و پلشتی، بر می‌شورد و بی‌آنکه از

۱. می‌گویم و خرد می‌کنم سخن را... روزی گویم سخن را و هم نشکنیمش. (۱:۷۱)

• تا این سخن را پوشانیم سخن خود را می‌شکستم هر روز... اما امروز با سختم مهری بود نشکتم. (۱:۷۴۸)

گفته‌های بالا از شمس تبریزی را دوست اندیشمند و نهان‌پژوه: مردان دکتر خاکی برای من فرستاد. اگر بگویم که همین گفته بهانه و بستری بوده است نوشتن این جستار را، سخنی بر کزاف نگفته‌ام. شاید خواست شمس از این گفته اندیشه‌سوز که به خورشیدی می‌ماند، دمیده و رخسیده در بیهی سخت تیره و تودرتوی و لایه‌بر لایه، همان باشد که من در این جستار نوشته‌ام. کارمایه شگرف نهفته در گفته شمس آن چنان سترگ است و هنگفت و ترکاننده که سخن تا از دهان او بر می‌آید، آن را خرد درهم می‌شکند. از آن است که پیر همواره در گیر و دار، در پی روزی است که مگر شنونده‌ای را بتواند یافت که شایستگی و گنججایی شنودن و برتافتن گفته او را داشته باشد. در آن زمان است که او سخن خواهد گفت بی‌آن که خرد بشکندش.

۲. هوش و یاد

کسی، در رو در بایست بماند یا بشکوهد: چه شاه باشد و چه درویش، اگر او را ناراحتی برکاست بدانند و گریبان بدانچه ناپسند و نارواست، آزاداندیش و آزادکیش، بدان سان که مردان آگاه راز و راه را می‌سزد و می‌برازد، او را می‌نکوهد.

در پهنه فرهنگ ایرانی و سخن پارسی، شمس چهره‌ای است بی‌همال و در هنجار و حال، به یکبارگی، نابیوسان و دیگرسان. او را می‌توانیم یکی از آن بندگان رسته از مغاک خاک و خلا به آب و گِل که خشت زیر سر دارند و بر تارک هفت اختر پای^۱ و به جان، تنگنای تن و جای را، بر نمی‌توانند تافت: آنان که کارشان همواره گسستن و رستن است و از بندها و دام‌ها جستن و مرزها و هنجارهای بازدارنده را شکستن و سایه‌های تیرگی را پریشیدن و راه به فروغ و روشنایی کشیدن و سرانجام، به نابی، رخشان و آفتابی شدن و با نابودی در خویش هستن در دوست رسیدن، آنان دریاهایی اند پهن‌آور و ژرف، خروشان و جوشان که در کوزه‌ای خُرد در گنجده‌اند. پیداست؛ هر زمان که دریا از کوزه بر می‌تراود، از تراوش خویش، در کوزه‌هایی که کمابیش شایستگی و گنجایی آن را یافته‌اند که در دریا کوزه‌ها دریا باشند، طوفانی سهمگین و گران و پایدار بر می‌تواند انگیخت. هرچه گنجایی و آمادگی در کوزه افزون‌تر باشد، تاب و تپش و تندی و توان توفندگی در آن بیشتر خواهد بود. هنگامی که شمس مولانا را دریافت و با او پیوند گرفت، دریایی را که در وی نهفته بود، زمینه‌ای زبینه و بهانه‌ای بهینه، در تراوش فراهم آمد و به همان سان آنچه شمس را شایسته بود، مولانا را بایسته نیز؛ زیرا آمادگی و گنجایی مولانا در پذیرفتن و گنجانیدن دریایی که بدو ارمغان داشته می‌شد، در خویش، بیش از دیگر دریاجویان بود. بدین‌گونه بود که شمس طوفانی در جان مولانا برانگیخت که از آن پس هرگز آرام نگرفت و فرونشست؛ طوفانی که دریا سروده‌هایی مولانا: مثنوی و دیوان غزل‌ها، هنوز در تاب و تپش است.

آری! شگرفا مردا که شمس است! مردی که هیچ دفتر و دیوانی از او برجای نمانده است. تنها یادگار او که آن نیز یادگاری است شگرف و همچون پدیدآور آن، بی‌همال و شگفت‌آور، گفته‌های اوست: گفته‌های رازینه و مازینه که گاه چیستان‌گونه، خردآشوب و اندیشه‌کوب نیز فراید می‌آید. این اندیشه‌کوبی و خردآشوبی، آن مازینگی و رازینگی، از آنجاست که هر کدام از گفته‌های این پیر پرنده، خود دریایی است از شناخت و دریافت و اندیشه و معنی که در کوزه‌ای بسیار تنگ و خُرد از واژه، نهفته است و گنجده. تنها دمسازان و هم‌رازان و هنبازان با جهان‌های نهمان می‌توانندش دریافت و به ژرفاهای آن، راه می‌توانند برد و از نهفته‌هایش، آگاه می‌توانند شد. چرا گفته‌های شمس، بر بسیاری از آگاهان و دانش‌آموختگان، پیچاپیچ می‌نماید و گاه فزون‌تر و فراتر از آن: هیچ‌چیز، به‌گونه‌ای که آن‌ها را از گفته‌هایی می‌توانند انگاشت که سرمستان رفته از دست، در دم‌های بی‌خویشتی و شوریدگی، بر زبان

می‌آرند؟ پاسخ این پرسش پاسخی است آشنا، در دبستان‌های درویشی و سامانه‌های نهانگرایی و راز آشنایی: زیرا که گفته‌های هنگامه‌مردی چون شمس، ریشه در آزمودگی دارد نه در آموختگی. بدان‌ها، تنها با افروزه‌های دل راه می‌توان برد، نه با آموزه‌های سر. آنچه بستر و خاستگاه این گفته‌هاست، آزمودنی و دریافتی است، نه باز نمودنی و بازگفتنی. می‌بایدشان، به ژرفی و نابی؛ زیست تا مگر بتوان‌شان دریافت و شناخت؛ وگرنه، بر شناخت و دریافت، می‌باید موید و گریست. تنها راه پیمانان رازند که پیام نهفته در این گفته‌ها را فرادست می‌توانند آورد و در کاری چنین باریک و ستوه‌آور و دشوار، به کام می‌توانند رسید. کامگاران در این کار و دستیابان بدان پیام، تنها آنانند که در سه‌گانگی، به یکانگی دست یافته‌اند و در یکانگی، به سه‌گانگی: آن شناسایان که در آنان، آن پیوند و رجاند سپند به انجام رسیده است و شناسنده با شناخته و شناخت یکی شده است.

نیز، از دیگر سوی و روی، می‌توانیم اندیشید و برسید که: چگونه می‌تواند بود که کسی تنها، با گفته‌هایی پراکنده و درآکنده از تاریکی و پوشیدگی راز، نامی بلند و ارجمند برآورد و بر دانشی مردی با دار و بُرد، بر اندیشه‌ورزی والا و بازز، بر گرانسنگی با فرهنگ و قر و هنگ^۱، بر بهین مایه‌ای برین پایه، بر فرزانه‌ای آهسته و بشکوه و برجسته، بر یکی از برترین و گوهرین‌ترین چهره‌ها، در پهنه فرهنگ و اندیشه و هنر ایران چون مولانا - که یادش نیکو باد! آن چنان کارساز بیفتد و او را بر خویشتن بشوراند و به شور آرد که در دوری از او، دیوانی ستر از چکامه‌هایی آکنده از شور و شرار و سوز و گداز بسراید و نمونه را، این چنین شمس را، پرشور و آتش‌زبان بستاید:

آتشی از تو در دهان دارم؛	لیک صد مهر بر زبان دارم.
آنچه داده‌ست شمس تبریزی،	ز من آن جو، که من همان دارم.

به راستی، آن گلندر^۲ کلان‌نگر چگونه، با گفته‌هایی از این گونه دل از مولانا توانسته است ربود؟ داستان چه بود؟ این راز را چه سان می‌توان گشود؟ پاسخی که من بدین پرسش بنیادین می‌توانم داد، این است: کاژمایه روانی و رانه‌ای نهفته و فروخته در این گفته‌ها: گفته‌هایی که تنها مولانا، بدان‌سان که می‌سزید و می‌برازید، توش و توان در کافتن^۳ و دریافتن آن‌ها را داشت. از همین روی، آن فروخته‌ها و نهفته‌ها مایه بیداری مولانا شد و پایه آشکارگی او بر خویشتن.

بر پیر فرخنده ویر بلخ، مولانایی دیگر سان و نایبوسان که در او نهفته بود و او از آن، به یکپارگی، ناگاه می‌ماند، در پی آشنایی با شمس و شنیدن گفته‌های کارا و کاوایش، آشکار شد و مولانای پیشین را در چنبر چیرگی خویش فرو گرفت. این مولانای دومین بود که شوریده‌وار و شیدا، سر و دل به شمس سپرد.

این دلبردگی و سرسپردگی دیر پایید و به درازا کشید؛ هنگامی که افسودگی^۱ مولانا و دل‌بودگی او کاستی گرفت مولانا خویشتن را بازیافت، هرگز به مولانای پیشین بازنگشت. شمس، با کازمایه شگرف خویش، کیمیاگرانه، با نیرو بخشیدن و بر کشیدن و آشکار گردانیدن آن مولانای نهادین و بنیادین که در پیر بلخ نهان مانده بود، او را به یکبارگی دیگرگون کرد. مولانایی که ما می‌شناسیم و او را، چونان نهانگرایی رازآشنای یا سخنور و زبان‌آوری شورآفرین و آتشین دم و برترین، گرامی می‌داریم و می‌ستاییم دستاورد و ارمغان آن دگرذیسی است که پیر هنگامه‌انگیز تبریز در او پدید آورده است.

هم‌اکنون می‌توانیم آن پرسش ناگریز بنیادین را پاسخ بدهیم و بکشیم تا مگر چگونگی و چرایی کازمایه‌ای این چنین نیرومند و شگرف را که در گفته‌های شمس نهفته بوده است، آشکار بتوانیم داشت و باز بتوانیم نمود. راستی را، راز چیرگی شمس در چیست و کارایی و کاوایی گفته‌های او از کجاست؟ پاسخی که من بدین پرسش می‌توان داد، این است: در ساختار و سرشت شگفتی‌انگیز و پرممانخیز و ستیزآمیز آن‌ها. گفته‌های او، پیوندی یکباره و یکباره با دل وی دارد؛ به ناگهان و به‌گونه‌ای چشم‌ناداشته و نایبوسان، از پیکره‌ای سخت و فروفشرده و درهم تنیده و چکیده‌وار از واژگان، کازمایه و نیرویی خرمن کرده و بهم انباشته و توده شده که در این پیکره تنگ خُرد نهفته است، بند می‌گسلد و بر می‌جوشد و به شیوه‌ای طوفانی و تَرکمانی، بیرون می‌ریزد: تَرکمان و طوفانی رانه‌ای^۲ و روانی. گفته‌های نهانگرایی بزرگ و رازآشنایی شگفت چون شمس و زَرگانه نیروهای نهادین و نهانی اوست: نیروهایی که اندوختگاه و انباره‌ای آن‌ها، نهان و نهاد شمس است یا، در آشناترین واژه در زبان پارسی: دل او که دلی است سرکش و شوریده و ناآرام و نایی است دور افتاده از نیستان که بی‌تاب و پرشتاب، هم‌نوایی می‌جوید و هم‌ناله‌ای بی‌گله و یکدله: درد آشنایی که او را به هم‌رازی و دمسازی بتواند پذیرفت: یاری همدل و هم‌زبان که او را، در سرزمین سرد آوارگی و بیگانگی و بی‌دردی، به کار بتواند آمد. بیهوشی که آن‌چنان هوشیار باشد و روشن رأی و شکفته جان که او را در آزمون‌ها و دریافت‌ها و رخدادهای درونی، با خویشتن هنباز بتواند کرد و رازهایی را که با دیگران در میان نمی‌تواند نهاد، بر او بتواند گشود. شمس جُسته دیرینه‌اش را در مولانا یافت. زیرا مولانا تنها کسی بود که آن آمادگی و آغوش گشادگی آن فراخ سنگینی و دریا دلی را که شمس: آن پیر هنگامه‌های هنگفت، را می‌برازید و شایسته می‌افتاد، دارا بود. همواره خوش می‌داشته‌ام که بگویم و بنویسم که مولانا دریایی بود ژرف و کران ناپدید: دریایی فراخکرت. شمس خرسنگی به سترگی و ستواری و سستیبری البرز کوه در این دریا انداخت و طوفانی پایان‌ناپذیر و شوری فرو ناشستی و درناگستنی در آن برانگیخت. شمس مولانا را پیوندی سرشتین و ساختاری با یکدیگر می‌پیوست. یکی از این دو، ناگریز بر دیگری بود و بهانه بُوَش او.

شمس نمونه برترین چونی بود و مولانا نمونه برترین چندی. اگر شمس مولانا را نمی‌یافت، چونی و بهانه‌ای برای آشکارگی و نموداری نمی‌توانست داشت؛ نیز، از دیگر سوی، اگر مولانا با شمس آشنا نمی‌شد و سر و دل بدو نمی‌سپرد، چندی نیک فراخ و برافزون گنجان و پذیرا، بیهوده می‌ماند و بهره نابرده و بیکاره. پدُرُست، از همین روی بود که مولانا گفته‌های پیچاپیچ و چیستان‌گونه شمس را به جان، می‌نوشتید و هرکدام از آن‌ها را به کردار جامی سرشار از باده‌ای کهن و مردافکن در می‌کشید و می‌نوشتید. شمس، چونان تندیس و نماذگونه چونی، در گفته‌هایش به نشانه و نموشی بسنده می‌کرد؛ مولانا، چونان نماذگونه و تندیس چندی، آن نموش و نشانه را در فراخی و فزونی می‌آورد و پرسخن و زبانور، بهره‌جویی از داستان‌های دراز آهنگ و دیز فرجام یا داستان‌های کم‌دامنه و کرانمند، آن‌ها را در می‌گسترده و آن‌چنان از شگردها و شیوه‌ها و بندها و ترفندهای گشاده‌زبانی و سخنرانی در گسترده و پروردن آن‌ها بهره می‌جست که نه تنها راز آشنایان و دل‌آگاهان، آنان نیز که راهی به نهانخانه راز نیافته‌اند، بار و بهری از آن‌ها می‌توانند ستانند؛ تا اگر بختشان در کار آید و یار افتد، روزن و راهی به جهان دل‌آگاهی و روشن‌راهی بتوانند گشود و دانه‌ای از خرمنستان خرّمخویی و راز آشنایی را در نهاد و نهان خویش، بتوانند افشانند. مگر نه آن است که گاه، تنها با یک نشان و نمود، دلی آزاد و کمابیش آگاه را می‌توان افسود و در ربود.

آری! آن کارمایه شگفتِ هنگفت و آن توازش و نیروی اندیشه‌کوب و خردآشوب در گفته‌های شمس، ریشه و بنیاد در انباشتگی و گرانمایگی چونی دارد و این چونی شگرف را آن چندی می‌بایست که تنها، در دلِ دریایی و سینه سینایی مولانا، یافته می‌توانست شد. چندی و چونی، در آن هنگام که هم‌ترازند و در مایه و پایه، هماهنگ و همساز، به دو کفه ترازو می‌مانند. پیوند در میانه دو کفه، پیوندی است وارونه و پادینه: اگر یکی فرو آید، به ناچار دیگری فرا خواهد رفت؛ به همان سان گسترش چندی و چونی را ژرفا خواهد بخشید و گسترش چونی، چندی را پهنا. ژرفای بسیار و پهنای اندک، نیک بر کارمایه و نیرو در می‌افزاید و پهنای بسیار و ژرفای اندک، سخت آن را فرو می‌کاهد؛ زیرا آن نخستین، آکنش نیرو را در پی می‌آورد و این دومین به وارونگی، پراکنش نیرو را. اگر سیمی سخت و ستوار و دراز را درهم بیچیم و تا آنجا که سیم بر می‌تواند تافت، از درازی آن بکاهیم، سیم فرو پیچیده بسیار کوتاه خواهد شد و از کارمایه و نیرویی سترگ و سهمگین برخوردار.

گفته‌های شمس بدین سیم سختِ درهم پیچیده می‌ماند: آکنده از چونی است؛ پدُرُست از همین روست که در کمترین چندی است. کارمایه چوَنانی نهفته در آن، اگر از بند برهد و آزاد بشود، کارمایه‌ای تَرکمانی خواهد بود و کوبه‌ای و رُوبه‌ای. کوبش آن لرزه و تکانه‌ای را در پی خواهد آورد که به رویش خواهد انجامید و سرانجام، به دگردیسی. در پی دیدار و آشنایی شمس و مولانا، این نیرو و کارمایه درهم پیچیده و فرو فشرده رها شد و در کار آمد و کوبش و سپس رویش آغاز گرفت؛ زیرا چونی چندی همسنگ و همسازش را یافته بود.

بدین گونه بود که گفته‌های شمس، آن چنان به ژرفی و شگرفی در نهان و نهاد مولانا کارگر افتاد که او را به یکبارگی، بر خویشتن: بر آنکه و آنچه از آن پیش بود برشوراند و مولانایی را برکشید و برشکوفاند و به نمود آورد که تا آن زمان، نهان مانده بود و در توان: آن مولانا را که ما می‌شناسیم: مولانایی که در مثنوی مینوی معنوی و در دیوان غزل‌ها، رخ می‌نماید دل و جان مان را می‌افساید و هوش مان را می‌رباید...



کتابی که هم‌اکنون پیش‌اروی خواننده دل‌آگاه است و خرقه صحبت نام گرفته، تلاشی است در خور و سودمند، در شناسانیدن شمس به دوستان ادب و اندیشه نهانگرایان ایرانی، با کندوکاو در گفته‌های او. نویسنده کتاب، دکتر غلامرضا خاکی که پژوهنده‌ای است اندیشمند و باریک‌بین و از دلبستگان مولانا و پیر رهنمون او، در خرقه صحبت کوشیده است که چهل گفته برگزیده از این پیر شگفت را نخست بر پایه دیگر گفته‌های او، سپس بهره‌جوی از گفته‌های مولانا، بر رسد و بگذارد تا مگر در پاره‌های پر شمار و رنگانگ و گوناگون و تنگ در هم دوخته این خرقه که دلقی است هزار میخی، راهی به اندیشه‌ها و آزمون‌های این هنگامه‌آفرین بزرگ، بتواند گشودا ژنده‌ای که اگر بر بالای خرمنخویی فرخ‌روز چُست آید و درست او را به خانه‌ای آکنده از پرنیان و پرند و ستبرگ خواهد ارزید.

میر جلال‌الدین کزازی

اسفند ۱۳۹۹